

بسم الله الرحمن الرحيم

شخصه الهندي رسل بسیار رسولا اخصا کتابت جیدی الی التوسیه نخبه این
 و انکار و الشرب الی حرط سقیمه الهی عین به الشفی و هویدی به السعید
 و کما هم علی محمد بن الوبی صار ذواته من انباء السابق و الاولیاء و الا
 الهی و عید له بر فی رتبه الاصلی و فی صفاته فرد الا کرمه الا لکاف و لا یکن
 به الا الرشد و علی الرواحیه نخبه شاع لبعیهم السلام بالبرهان الهی
 و سب له یمن و عالم و فی عاقبه ما الیهم به لیدون الناس بالارواح
 و القوان المحیه اما بعد مبدی خا در طوار المرام المتهکب بحبل الی ابو علی
 خفی المذهب المصلح سبیل الهی و در یکی که چون به عهد را منت مهد
 انحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که در این زمان که کونان کونان از ادب عالم
 وزید و قاعده مستند است که چون از خبر بعد زانی میگوید و زمان است
 و ضللی از احکام سرعیه و رغبتی با مجور و عتبه و مبدی و قایل از نبی عالم
 حون در امت نبی سابق شیعیه فقهه ما یکا وید از خلعت حکیم علی الاطلاق
 خبری دیگر طور میگوید و در مردم ابراه راست دین اسلام است خبری و
 اندرین زمان که مادر اینهم در امت خاتم المرسلین مشیوع خداست باطله
 و با فاسده که در این زمان است و در وقت مذهب برضه که در این زمان است

چنانکه ادبی نگار بر زبان نغمه زده اند و از حق بعضی نامزد او که زبان خود را بس
 شکر می آید و در این فرقه خاندان که بعضی اهل بیت نبوی
 خود را از حاکمیت و طاعت نهی می جویند بعضی می آید که با روضه این علمین
 و غیره متفاوت برای خود نامی اندوزند و علی ذرات پس چون قلاب روی
 مذکور در جرم بحال مزلانا محذوفا و متاسو می باشد بعد از روی مظهر
 کرده اند و در این فرقه تابعیه اهل سنت رجاست اندر کرده شد و به کرد که در
 عوام بیان است بود و اداری بعضی جز اص اصیان شیوع است رسیده
 بهشت است من اهل البیت و انظر کرده در اکثران پا از حد و اسلام
 اندر و بعضیان نیز که بکتب مستور سواد الد من فکلت و چون در حق است
 بر خود را بخواند فرموده اند که ما بر دین ما موید و سهون من المکرر
 در است عوام این است عوامی انسان کفایت سلبه از انکار و در
 در اعمال و انقیاد کانی و نبی است و با خاصه این علماء و این است که
 در زمانی از از من از اعلا سلمه حق عوامش شوند و در دوا و در حق
 در حقیقت و در طاعت اند یعنی با مرون بالمعروف و سهون من المکرر
 بعضی می آورده باشند از این است این رساله را تا بعد خودم
 لا یفصح اجر الحسین و این مختصر است محمدی موسوم شافعی
 چهار باب و ضمیمه مرتب نمودم باب اول در بیان حال و ارشاد
 و بیایم در حالت استقامت من اهل البیت و باب دوم در بیان
 حال و قال اصحاب کبار در باب مخالفت استقامت من اهل البیت
 باب سوم در بیان حال و قال اولیاء کرام قدس سرهم در باب مخالفت
 استقامت من اهل البیت و باب چهارم در بیان حال و قال اصحاب کبار

در باب عاقبت ایشانست مکرره و جمله الکتاب در استنباح در کلمات صفت
نایب است و غیره باینکه او در بیان حال و تقابل غایبیم و سوم در باب است
استقامت ایشان است و باید دانست که خدا ایامی حضرت آدم را علی بن
عابد الهی و السلام بعد از آنکه خود خلق نموده و انسان را مقرر و ملائک
ساخت و برای سلوک ایشان آفریده و انسان را در رست خود مباد و
ابن علی السبک انکار سجده نسبت انسان و کبر و زیدین از آنست انسان چون
ساخت و بعد از دو سه سال اعیس از حال حضرت آدم و خواهر اطلاع یافت که
ایمان را در حین سجده از لای باز دیده و بلکه در حق این برده و از فضل
عظیم خود و نموده اند فکلامنا حجت شما کرمین حضرت است که این هم فرمود
که اول تقریبه الشجرة قلوا ان انین اعیس سنی را در جانب مقرر شده
نامو مان کرده و دانسته که انسان حریف را منع بواسطه ما رحت داخل
بیت شده اول حضرت حواری از قسم نشاء نقل العقل به پسته اغوا و انوار
اغوا کرد و گفت که اگر شما شجره سجد نموده آید و انند فرمود و انلاک تعزین
و خالد بن حنت خواهد شد حضرت او از حضرت آدم پس معزین و معزین فرمود
حضرت آدم که کمال عقل و علم مهذب بودند در جواب حضرت حواری حجت
بانه بخار بودند که خدا تمیای جواد است و جواد صیغه باشد و همی بسیار
سنی است اگر در شجره سجد نموده اتر سینه اعیس می بود ما را هرگز از تناول
سجده میفرمود که منافی شان است که اینها می خیزد معنی بکل و زرد
و بعد از وصول ان نسی شد بد فرامید این حجت حضرت آدم را باید که گوشت
ندی که برای معصوم این رساله بجای ای بسیار بخار خواهد آمد آدم باصل
حکایت حضرت آدم علیه السلام که چون اعیس باغی خود قسم غدا میآید و

جائحه سلام مدی و تاسمها و بی ملکین انما یجین است شاید قسم اوست باین
بجلاست نام پروردگار و دایق شد حضرت خواجه سحره مشهور از دست خود جده محمد
خود و در بعضی جهت اوم دادند بعد از تناول آب این دقت بقیاب الهی
بر این اند فقه در این جهت اخراج فرض دند حضرت اوم باعث خلق و
فراق نماز و شب و نیز بعد از خواب الهی سالهای سال مریه و زاری بر وجه
بکشت صحیح آمده که کائنات و فواید و کثرت جمع اولا اوم و آنکه تا در قامت حقوق
خواجه شد بیجا جمع نماید و یکای حضرت اوم علیه السلام را بیجا فراموش نماید و بدست
اوم ریا و خدایت و من حال است بشکایتی حضرت الهی را در این راه
کاه حضرت چه مثل با وجود ملک از این اند و شکیه این مصغر خود
حون وقت قبول نموده حضرت اوم و نیز پس حضرت جبرئیل اند و در این راه
و در این جهت که توسل کسی تو به دستها و مانند حضرت اوم علیه السلام فرمود که
توسل از جویم شانه ملک بعبودت بارگاه الهی سببه وقت خلعت سبب علم حضرت
را به حضرت محمد معظم بن بجا اوردی علامه غیرت علیه آرد که از سالی سالی سده جبرئیل
که سوانی ملک و کبریا را اند اند حضرت اوم فرمود و در من بر پیش تو دوم
نزد او نزد محمد رسول الله و پیغمبر از حضرت پروردگار از حال این استغفار اوم و الله
مخفی از خلعت محمد رسول الله است و سلیم سلیم که توسل از محمد رسول الهی
قبول نموده خود بخواه و المقام حضرت اوم و مورد له العظم اخفوی بجایه مدح الهی
اگر چه این دعا در حد قرآن نیست که اولاً ابوبکر عبد الوهید علیه السلام در نفس خود
اند و منی این دعا در توسل است و در میان توسل و استعانت فرق ظاهر است
کنام ما در میان است است نه توسل و اگر است است بجز خود اوم علیه السلام
می بود جعفر نموده با فقه علم شخصی عند ملک له اوله از راه در استعانت خطاب
از فرود آید اخلاص و کثرت از بار خدای و در توسل مخاطب از کلمات الهی خود
بیا صفت محبوب و مورد رحمت الهی دانسته میانی از اند و این در حد است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

جایز است از وی تصحیح برای حفظ بحث فیض که منقول شده و در وقت خطب کلام اینجایم عمل
کنند از جهت خلاصی باشد عاریست هیچ قضاوتی نیست و اصدی کمان نه بود که در اول
محمد مسوادم علیه السلام از زبان خادای کلمات این زمانه میبود و در آنکه از کجاست
از انداز صفت خود متعصب بکلیه صفات که از آن بی بود کما هو الحق بی کلمات
سعد بن مسعود ای فی لا تزل میباش حضرت ادم از یاد می این دعا بود که در بنا ظن
فقط کلام که از حد آن دور تر از مسبقی حدیث در زبان حضرت مد علیه السلام
شده باشد که از احوالی دعا در بنا ظن انفسا و ادوی داشته در کتاب مجید خود در آن
و از بحر اوقاف دست از دعا می کشد مگر این که در آنجا در عقیده از دعا خود
و از اجواد ما و خود را در حد زبان میبرد و این است حال حضرت ادم علی نبی و آیه مسوادم
در باب استخوان اما حضرت نوح علیه السلام اگر چه ذکر صفت بنا مثل حضرت نوح
و ثبت در باب ملقوی در ستم حضرت یعنی وجه که تا زمان صفات انیان بیان است
و از آنکه در حد بود و شیوع خود و شرفی از انکسار پیا و از ارسالی با حضرت
مردان بعد از آن بروج نماید کویا از این را محصه که در آن جهت استقامت استوار
افتد و در خود اما حضرت نوح پس جانب پس از آن " خاتم الروایات نامت
پس از سال از دست کفار و عباده الاضام میبرد از حد و الام میبرد است کما یلی ما و از
حضرت ادم که ابو الالبای انبار کرام و مسجود ملائک عظام بود و در اللی کفر و از
نیز است و در حد این رساله برای در یافت حال انیان کتاب تا به حد
فیده و دیگر تفاسیر قصه این مطالعه نموده از یکی از مستحق بودن آن تا درین
انبار کما سقیم خود یافت و چون حضرت نوح علیه السلام را از حد است زمانیان خود
یاس حاصل است و تقو این وقت بر خود و بندگی کفر و ریت را و دست دعا
بجنب قاذر و از احوالی بردا و فرمود که رب انعم علی بنی منتمی من زاده مال
و لکنه الاحرار و با من آیه است که در حد ضایع قاصد بود احوالی بردا
و زبرد که رب الهم کبرای الی است که از حد مال و در فرمایند و در حدی

[illegible]

فصل اول در بیان سبب تالیف این کتاب
از آنکه کتابی که در میان ماست و ما را از این کتاب آموخته اند
و حال است که ما را به یاد میگرداند و چون از او حقیقت را میگویند
از او خبر خارج میسر نمیگردد و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
از آنکه ما را به یاد میگرداند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
قبول نموده اند و چون این کتاب را در میان ما میگویند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
منتهی شده است و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
با این کتاب مناسب است و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
ایمان آوردن بود که این کتاب را در میان ما میگویند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
کود که در حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
مرده از او علیه السلام قصه شب اطعام و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
و نهایت آنکه که بخانه خود میگرداند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
بکلی قبیله و پس از آنکه از او علیه السلام شروع کرده و بعد
ایمان میفرماید و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
اعلام الدین و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
در اینجا مولانا شاه عبد الغفر علیه السلام این آیه حسن و حسن میفرماید که قوم علیه السلام
خانه آنرا از دست راحل و مقدمات دنیا کرد و سیر خود را تمام کرد و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
کود و قیاس نمودند و چون در این جهان بدون استوار و سعی آنچه را که خداوند
این مرد گفت و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
بلکه ما را به یاد میگرداند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
بزرگوار میگرداند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
آنچه را که خداوند در کتاب معجزه کرد و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد
سبب تالیف این کتاب را میگویند و حال حاضر است که ما را علیه السلام شروع کرده و بعد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باید بود و در حقیقت خداوند تعالی که می رسد از حق تعالی شدن
تا غایت پس باید که ما نیز با او صفات خود را بگشاییم و بکنیم
اگر ما نیز کاری کردیم به خود و به این ایمان بودیم و به خود و به خود
و گویا حضرت ابراهیم علیه السلام بود که در حق تعالی که از حق تعالی
و ما به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
اصطلاح ما از حق تعالی است که از خود و به خود و به خود و به خود
باشد اما حضرت ابراهیم علی نبی و علیه السلام حق تعالی
ایمان و خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
صابت از اوقات حج و کعبه شریف و توحید صفای است که با ما و به ما
علیه السلام عطا شده بود و حسن از ولادت حضرت ابراهیم کعبه شریف
خداوندی ساخته بود که از طاعت روز و شب و از بزرگو و بزرگو و بزرگو
و از حضرت طاهر علی علیه السلام و از بزرگو و بزرگو و بزرگو و بزرگو
مطهر و از آن توفیق شد که در آن را سبب خوف قبل و در خانه شخصی
و مشهوری در دست حق تعالی آن که با خود و به خود و به خود و به خود
بخت هم بخت و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
بر سبب خود که خداوند کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
کان و از خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
باشد و خدای تعالی که در خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
شد از خداوند و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
بخت و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
ابراهیم و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود
و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود

[illegible]

2

مکملان

نامبر ایشان عودا من است و در این نام کبریا است چون بگویند
فغانان کرده غم غمین از حد و طعنا با دین و شهادتین و کلامی
بست نموده و در شهر را نام خود ابدان ساخته و بیخ شریک و مسیح و محمد را بگویند
شایع میکنند و در شهر از آنرا سب و لعنت می گویند و در میان مردم
افغانه یا بیستم بهمان احمد بن علی می گویند و طاعت که من از شما کسی از
چنان نیکو در قوم و طارده مصالح و مفاسد بودند بر طاعت و قلع الطریق و سب
کناده به تخریب فرمودند و بجای سلام و شمام بازی کردن و سب با کلام و صغیر
و تقدیر و شفت صورت در هر که آنگونه روزی بود که پوشیدن قبا می
زلفین و خاندن بود که دستور قتل است بر او است میکنند که چون عصیان نمود
از حد در گذشت و در محبت و غیر خود می کشند و از حضرت سب بخت بکنی
تقدیر قوم خود جز مثل و شکایت می کنند و در میان و غیره و از حد فرست
بشیر ابراهیم اند و محول از خود می گذارند که بدون و این طعام تا اول میفرمود
و در زمانه و خان را سب و در میان بکنند بود که بهائی و در گذشته و تقدیر
به سب رسیده لب فرط که شکلی نایب نیست و جوی همان از مکان بروان
که ناگاه این فرسگان بصورت انسان در خود و بیچاره ابراهیم بخارشان
اند ابراهیم علیه السلام نهایت میسر و شد که ساله بریان که انگشت بود کرده
بودند و طعام و یکی از لطافت و لذت تیار کنیده بودند و در روی ایشان بیاد
فرسگان گفتند که ما طعام کسی بی قیمت نمیخریم انوارم علیه السلام گفت قیمتش
به جد گفتند قیمت این طعام چیست و نمودند که در ابتدای خود بیست و شش
و بعد سیری از طعام الحی شد بگویند با ستاح اشکام فرسگان با سب که گفتند که می
این شخص لایق خلت حضرت رب العزت و عزادار حیات و طاعت و طاعت
و حق کردند که بگویند که از جانب و خبر نرزد و هم حضرت سارده بود که از عدم و
میان و کمر یکی سارده و حضرت ابراهیم بر نشان خاطر بودند چون بود و در وقت
شاید از زمانه و بی عندالایات آمده باشد و شاید از جهت و کسان

[illegible]

در میان تو و منی که از دگر می رسد که جوق جوق مردم خود اسلکهای اینها را جمع نمایند
علیه السلام که در تمام این بود این است و ساجد قوم خود بود و جسد حق که در خود
در حق آن من رای شکست با خزان که همانا این با فضیلت بکنند چون دید که کسی
خوشی ندارد که چاه و خانه بند کردند از اینها که است شکستاری شروع کردند و کما
چون نجات بود یک مرتبه بود پس گوید اندکی از شما مالای صفت با اینان را
و خود است که در برای و این چند تا چه با داخل شده و در این دارین حصول
ان زمان بریده نهایت دشوارند و غایب و لعن و طعن بقوم خود می کردند که هر چه
خواجه خود میخواست بوقت کند کان که بقوم فتح باب داخل برای شده بود و
در طرفه همین که شد بدین اینان از بیرون فراموش کردند که چرا در انکسار
اینان جواب دادند که لوط بغوت سحر و خیال ما ابر بود و راه لوط علیه السلام
که این فرسکان حضرت اوستا میگوید که یک روز کار ایشان را تمام کنند و مکان
کردند که آن مردی به الصبح بود و در این وقت صبح است مگر حضرت لوط
که قریب این قوم را بکار از این سازید و تقاضای اندک از سبب الصبح بر سبب
صیحه قریب است چون صبح بود و در این بر سرکان و طوطی را گفتند شما از این
مردان خیال خود بیرون نباید از صبحی بیرون میروید و آن مامور
خواهد رسید که در حق این قوم معذرت شده و خاندان لوط علیه السلام خود و خرد و کسی
از کینه و عقاب از بیرون شدند و بعد به پیش شک از جانب خود شروع کرد
خاندان میفرماید که فاجینه و اولاد امرت کانت من القاری و انظر علیکم
یعنی نبوت و ایم لوط و اتباع و را که زن او را از شما حبس و را از عظیم
بر انصاف ما را ان جبریل سدوم و غیره هر چه خبر را خواجه خود بر سر و
بروند حق که صدای مرغان سحر و بوی گلستان می رسید و علایق و فخر و
چه عیاست که از وقت بیخود میزدند پس این عابد را مشقت که روزی بود
و در شکایت این سحر از زمین جفت می تا شد که مشقت کرده اند و خود
و علیه السلام که بار بار محبت نگاه میکرد و سنگی از سنگها و ملاک و اینها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت سید محمد علی حسام حرم در جبهه نبوت قائم گشته علی الدوام بر این ابراهیم عادت
میشودند و چون میبایند را بدین شرف شرف میروند ایان را انداخته میخوانند
و چون میبایند حضرت یوسف علی السلام بودند که حضرت میبایند ایان را
دوست و مست چون برادران ایان را از راه صد از نو بدیدار افشاید نگاه
گاه نگاه در دو بهشت عزیز نور و خشت خشت میبایند

[illegible]

مختصر آن بود که در وقت سحر صبح الطلوع که توجع موت بر حیات دارد
 و در خلاوت نفس من العوان را نیم ناست به قدری که از غفلت و بی عملی
 خود فرادی باشد خاصه سحر که در وقت انکار کشیدن بوی براس کوب
 که در آن روزین آن سحر بود و فرمود که ای ایتم بالا فکون من با وجود هر چه
 کشیدند عالی شوی بود اطلاق نماید و مگر کیت که لغو و متفرعان در دست و پا
 نماید که در صفای باشد (۱۵) یوسف علیه السلام می فرمود که نشان را
 برادران همان کلاه انداخته و پیش او انداختن اند و او را کون کباب آن را به
 دست الحیح با من می اندازد این خود میزد و آن بجای دلم میزدی میزد چون
 نیست آن را تا جری که با شتر می کشد از راه را آورده و بهر دو عبودری اسان چون
 خود را این می اندود و دخی می باشد که از نشان آن دمار بود و رای خود این
 و بهر آن اسان توجع می شد نشان خود بود و فریر نوروزی خود
 می شد که فریر نوروزی خود بود نشان در ادکاب این اقباب در ادکاب
 در قیام از غمی نهایت بریم شده و اسان را ستم ساخته تا برادران او که در صفا
 کردند برسانه حاکم بر رانده حاسده عزیز طغیانه خود را طمع شده در حکم الهی بر او
 گواهی او و می جان نذی طفل که نوروزی اسان بر سر او است و از پس در برده
 حصیه از شطرنجی نیست در گذشت و در دنیا را از معنی نرم داشته رخبر که در دنیا را چون
 از دنیا می آید آن یکس حاصل است و زمان بهر زبان طعن بر این که دند که در
 از دند و جز این نیست و او از بر آوردن آن نوروزی او با بر دنیا بخواه را
 مطلع شده که در دنیا و در دنیا که در دین است و یوسف را بر ایشان می خواند و در دنیا
 نفی که هر که می در دنیا که در دین است و یوسف را بر ایشان می خواند و در دنیا
 تا می در ادراک شده و دت ای خود را بر ابر کشند و گفته که سیان الدان سحر
 است بر آن که بعد از این که گفته که اگر بر دنیا اسان

متفق و مستوی است ترا عجز نهی ایان میروند که از کتاب این حق را میکنند
 زندان ادبی برکت ازین ایان به نیر خزان فرستاده در انجا عید عید و عید و عید از
 تبهان خوابا دیده از نوح علیه السلام تعجب را با پرسیده ایان کی را نه به
 دارد او نه و دیگری را شایسته به قرب و محبت با شاه داند و گفت که اگر
 کهنه را بد شاه ممتاز نوی مرا نیز باید وانی که جوانی را نام حق در زندان محبس خود
 ماند چون کهنه نیز ظهور اندان کهنه در خود و در حق با او خوش کرد و کهنه
 با راه مهر خدای دید که در تعجیران به با عاخر اندان کرد که دانی باقیه بود نماید
 تعجیر نفس بدید با راه داند با شاه بعد اثبات بی جرمی بهان را محض داده
 برای مخاطب فتنه خطا پوشت افکار و آیین خود و استیلائی در کلیات این
 توان فصل موزاید که در موند و تحت مله ایان ابراهیم و محقق و معقوب معیار
 بر دی که دم دین را با خود را که ابراهیم و محقق و موزاید ماکان نشان و شرک
 محبت برادر که شرک سازد به آخری را نکند فصل انوار علیا ایان
 و کهنه اکثر اناس لا شیه دن کند
 که شرک میکنند با صاحبی سخن از باب معجزات حرام اند و او را تعجب ایان
 قید ایان و کاران معجزات برادر یا خدای گنیا که قمار است ازین روی و خط
 و معجزات السلام نیز خیر و نیز دانی که دیدگی آنکه بر وقت استیلائی را از ان
 کسی بطور استیلائی که با او کرام خود را و معجزات که برادر از ان خود در زنده بود
 استیلائی که دم آنکه در از باب معجزات حرام ایان و او را تعجب ایان
 میکند سهم آنکه از زنده در خود و کرام و معجزات و معجزات و معجزات
 بطور نماید پس در مافیه که استیلائی از زنده جایست چهارم که در مافیه
 معجزات که مافیه از ان استیلائی که در اول ایان که در مافیه
 حضرت موسی را در ان معجزات السلام پس حکایت ایان
 علی بن ابی طالب و الا حضرت را که چون فرعون دعوی خود را نمود و از معجزات
 و کائنات در دست کرد که در فرعون بنی اسرائیل طاعتی در خدا

[illegible]

[illegible]

قصه کی دیگری منسوب به روزی که از حضرت موسی علیه السلام نقل شد که غافل این مقبره را از حضرت
فرمودند که خدا سالی از مغربان که کلامی فرج کند بفرستد و این را یک من و یک نای نواز
ببازار کار بسیار کلامی فرج کردند و کس نمی دانست که کار را از پیش خود و مولی فی الحال فرستاده
تا قبل خود و بیان کردند از بنده حضرت موسی علیه السلام که خوابیدن در تمام حوضات
در راه ایامی از اعیان و کسب است و کلمات و درم آنکه است و روزی که جابر بن عبد الله
فرج برادر برای عطای منسوب به فوت به قاضی خود ایمانست کردند و دو حکم قوم کهنی
او را کلام کردند که قاضی بن یک ایام است کردند سیم عرب است و از بنده
حیث حال و پشت و ادبی مافقی جابجاست که با کلمات بنی اسرائیل بر دست قبلی را قاضی خود
بجای آنکه بر مهم خود و رجوع بختاب الهی آوردند و ضامن خود کردند که کسی از عیدنی بی بی اسرائیل
نمی آید و درین راه کلام و کلام در زمین حشف کلام می آید
مویه و بن موسی علیه السلام فرمودند که سالی است که این را است که گوید که روزی که سالی است
چون که غیر متصل در راه بود برای خود و این عادی بودند از قدرت او و قاضی حشفی خود
با بیان مقبوله بنده و در مهمش روزی که بنده است که کلمات با بی سبب که بر یک آب از
دست فرستاد است و از بنده این است که از بنده که کلامی که یک سالی است و در کلام
دختر را بیان می کند و در هر کلام می گویم و کلامی که در سالی است و این را از بنده است
بر بنده است که کلامی که در هر کلام است که از آب و ادبی تا دل می کردند حضرت
داد و من می فرمودند که اسحق بنی منب ویرا که در بنده است که کلامی که در
که قوم بر فرموده که خود اعتقاد می کردند حتی که حضرت داد و ادبی در بیان
خود و در بنده است که روزی از حکم الهی بر ابان عذاب نازل شد که جمله
بازماندند و روز دوم به عارش مبتدا کردند و در سیم به کلامی که در روز نهم
حضرت داد و بنده که کلامی که از انما امر بالمعروف و نهی عن المنکر و در دوم کلام
در بنده که کلامی که از انما امر بالمعروف و نهی عن المنکر و در دوم کلام
و این را از جناب الهی بر روی حاصل گشت و در ایامی که از انما امر بالمعروف و نهی عن المنکر
از بنده که کلامی که از انما امر بالمعروف و نهی عن المنکر و در دوم کلام
بازماندند و روز دوم به عارش مبتدا کردند و در سیم به کلامی که در روز نهم
حضرت داد و بنده که کلامی که از انما امر بالمعروف و نهی عن المنکر و در دوم کلام
در بنده که کلامی که از انما امر بالمعروف و نهی عن المنکر و در دوم کلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

این تندی ای فدا نشدند عین العذاب الخزینی فی حشره العظیم
 الی کل منی بعد کرم لمان سر عذاب دنیا رحمت دادیم انما زمانا وقت بعین الله قصه حضرت یونس
 علیه السلام چنانست که در زمان اسی سه بی دیگر بودند و یکم به امیدی آن زمان شبانه سلام
 بودند چون مردم مرسل دینوا از راه زیکان بیت المقدس آمدند و مقبول و سید السلام
 بودند و چون بودی تا خسته و سگانه از انجا که گرفته می بودند حرقل سلطان انجا را حاکم
 رخصت داد و اصلاح فرستاد که چونش را باید فرستاد از مردم از عظم از زمانه حضرت
 و الا حضرت یونس حساب الهی عرض کرده در خواست عذاب فرستاد و انهم ملاک و از آن
 پس سلطان مکرر و یونس آمد که گفت که حضرت شعیبا استیاض می فرماید کف که نمی دیگر از انجا
 مقور باشند در رخت بین لیا خلق در او فاشا خواهند داد و جواب دادند که رخت سنان است
 و در برید البان مار به و سب و چند جام مرسل و منور فرستاد انجا حصیر طبرک و کمال
 رفت مشران و سلطان و از میان الی و الی پس گفتند که ای مردم از عارت و نه
 و قلی بی اسراسل و است خود که تا به تا به الا من و در آن مشا و عا ایم کرد و عذاب الهی
 شما همه پاک و از این کلام ان مردم اربان شدند و دانستند که مجنون است و در عین
 بیاد شده الا ان انجلیه من رکی است و رفت برده فرمودند که از استیاض ما را جانب شما و
 تا بسا اعلام بی اسراسل و در آن محبوب خدا شد و در عین قطع از سر اسان بر دارد و در
 رخ و از او ایاد بنا شد و الا عذاب الهی شما مزه فریشت در و از تر و عاکی من شما
 زان و هر چه بگوید بگویند که مردم انیا که بر سر شما رفته عارت و عیب مکرر از زمان
 کما بودید که دعای به در حق دینک و مکرر بودند که الحال بسیار بود و آئینه عهد کند تا
 در کتاب کهن منی زید و الا از او در هر چه حکایت شما نیز دل عذاب اسانی خواهد
 بدینا و اهل شهر سخن این را با و مکرر و منی علیه السلام بعد رحمت و در خواست عذاب
 برای پاک اسان کرد و چون همه هم در رسید ابر در آمد دانستند که از دعای کما هر چند
 عملی از اطعان و خدم از انجا رزحون ابر و کوره تیرگی حیرت و دهان و شراره افکار و ان
 ابرنمان شد و از در چهار طر از شهر را فرار گشت با و ساه و اهل شهر محاسنه انحال الهی
 دانستند که این بیان عذاب است و یونس را ان نه امیک و در عاکی خاوند و سید و سید
 بختند سراج و من علیه السلام تا فتنه بر آید از حیرت و چون عاکی و سید و سید و سید
 که کسین و ده و منی صلی در شهر راه و کما ای شیر خواره و کما ای صرناات را را و
 و ده و زیاده و انفات بدست کثیر حضرت حق عالم و دوزخی بود و من علیه السلام
 از او را رسید این امان از عذاب و در خواست ابر که ابر عاکی و سید و سید و سید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این کتاب آن بی ادب و بی خاست از دست و پا کنند و نه از دست و پا کنند
 این سخن ششم آنکه حضرت علی علیه السلام در عاقبت عمر خود میفرمود که
 ایضا از کار خود فرود که با حضرت جعفر بن ابی طالب در پیش و دستند تا به حضرت
 میرد که در صحنه خود با جعفر از باران شراب خورای میبرد از فرزندش فرات
 برین در دانه آورده و در دانه که هم مذاقه علی و جعفر باشد بخیل اخیل رود
 و اقیع کرده طرب و دهای انشاء را آورده بران کردند و با حضرت شاد
 محمد بن حضرت علی و بیاد است ایضا حضرت انور از حضرت امیر و حضرت کرب
 نزد پیغمبر رسیده گفت که این چه حرکتی است ای یاران از خود نشسته و
 ما که درین چشم هستیم بر او و بر دیگران را از دست خود میداریم باین طرز
 نگاه دارند و گفتند که ای اسم الله العظیم ای یاران اینی که در این حالت خود را کاب
 عمر و کثرت این سرور و انوار می کنند که از خباب الهی حکمین در امیر
 حضرت بنام حضرت از خدا و خداوند این آیه نازل شد فاجتنبوا
 تعظیم ارباب روز قمر حرام من شد و این امیر حرف از خدا و خداوند
 بداند و خود را در روح مایه نفس الشان نموده و میگویم که در حاکم بدر از حاکم
 و عظم چهارده نفر و روح و شمس و شمس حضرت دعا و نور و نور و نور
 که او فرمودند چند سال به و است ای یاران فایز شده اند ما را بر کافران
 از امانت غیبی مشکریان اینجا است و کس میگوید که اصل حکم در
 و صفای و حق را بداند و دیگر نموند و بهریت بلکه کفار و در مقام
 حرف از خدای حق است و خود و خف که ای یاران و خدای یگان
 ما در نگاه می کنیم پنجم آنکه حضرت ابوبکر این سخن را میفرمود
 هر یک که در حضرت در حالت بیجا میباشند و یا منبر بر تریافت آورده
 بر منبر الهی بلکه فرزند و ذرا که است در بر کثرت است و اولیای
 در حاکم و در حاکم مبارک حضرت عابدی که در حاکم و در حاکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این آینه جلالت بگشود و قوا و احسانا و نفوذ الوهانی در رایتی آنکه از فضل است
خون او برایش نماند و هم از عید مبدیه که درین عادت که حسنه الله است و از
مستور و این است او فرو رود
فین امانت نه نوشتن انظار را از دست نصیب و حاضر کسی را که حضور
حق تعالی درین مرتبه باشد و او را با استغاثت زنده هم حاجت گویند و با حضور
و این حق چه است اینچنین که در حربه ای بسیار و عجب ای بسیار هم حضور
هم در خلافت اخلاقی است که در هر لحاظی است و نه که اینجاست استغاثت از
اهل مستور و خود به یکبار است بهر ایست استغاثت این بود و نوشتن
چونیم که در هر حال که یکبار که یکبار که در وقت عزت و انظار که از ارم
بود و کار خود بدین مظهر بود که اگر کسی از مظهر بود که کار بدین است
باز از دست است و در هر است و در هر است و در هر است و در هر است
شهر خود را از دست خون آن محسوب که در خون که در خون که در خون که در خون
بود تا بود در حال آن که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال
نماند که گاهی عجب بود که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال
بکار خون و در خلافت خود او را در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال
فته نهادند و خوار است که خود حرکت تمام و از قدرت علی مشور کرد و این است
مشوره و این است که ان بدالارم مکن لغره و لا خذلانه کثره و لا عبقله و خونین
الله الی الله و حیده الی الله اعز الله العزیز و این است که در هر حال که در هر حال
اجساد که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال
حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه پس این استغاثت با هر چند
و هر چه پیش انداختی که اسما و انساب را از هر دو و این استغاثت با هر چند
علیه السلام او صایا فرمود و در حق نه فرموده و در هر حال که در هر حال که در هر حال
بجای خود مشور است هر که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال
بود و بر او الهی حضرت امام حسن علیهم السلام و این استغاثت با هر چند
و بر او این استغاثت با هر چند که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال

[illegible]

فان را در حقه از روضه ابرن حالت بود که بر اصدی از شهر السجین
باشد و ایالت بنی میکسد که فخر علی و الله سبحانه علی الصوفی و بر کل
له ای از اقبالان مستعان بنو صدیکه مغیری از ابو هریره رضی الله
است که روزی جبرئیل علیه السلام نزد سر علی البنایه و دم انداخت با اهل الله
این فتنه است که برای تو طریقی بر از طعام می آرد و فرمودی گفت ای من و از بر و کار
بنی سلام بر جان و بشارت ده که خدا بخالی او را در خانه که از یک سو بر
ساخته است داخل سازد و چون حضرت ابی بنی رت موسی سلام که بخیر هم رسانند
فرمود که گفت ای ای موسی سلام و منته سلام و علی جبرئیل السلام و علیک السلام
و عیبه الله بکافه و علی من مع السلام الا سبلان و ظاهر است که کسی را منطوقه سلام
بخدا و جبرئیل خدا پس او را استقامت اهل متور بر روی نیات و در حقیقت
بهین حال است جمیع انواع مطهرات را در یکسره و بر ناظران احادیث را
مطهر من الشمس و زمین و آسمان است سعدی و قیاس مروی است
که او را این استیلا می سازد هیچ یک از این دعا و دعا بهر مستجاب و دعا عوده و
که در اخوه خود یا بنیاده بود چون عدم گفت که چرا برای اهل بیت جسم خود
و صانع کنی که خدای تعالی گفت رضا و الله عنیه حسن من خبری و من است که هر که
راضی از رضای خدا استیلا می افتد او را از استداد اهل متور چه کار
حضرت جمال در ادب پس حال ایوان بسرت و در کتب سیر و حدیث مطهرات
که در ابدی سلام حال ایوان به عنوان بود که خواجگی امیر این صلیت بر روز
ویرا در مطبی که مروی در بر یک که در خطاطی و سکنی که مافیه و تار است
این خط است که مروی بر سینه انسان نهادی و گفتی که ای سیه از دوش محمد
تو من و خودم لعین شدی بروی و بر سینه ایاری نیست و ایوان
بهوش میزند و چون بهوش می آید میگوید امدا اصد اخفی خدا کیان را می
پرستم و گفتی که ای صاحب قرفلان خوابا و من پیش رخصت که گریه را
و سلام احسن حال مانید و از عمره برکت گفتی و سحر خود را بخدا بدین

[illegible]

فخاریات بجم استخوانت بخدا عز و جل میخواند و میگوید و اول آن را که میخواند
بعضی او را یکتا خوانند و درین مجال هم میگویند و میگویند که از آنجا که در کتاب
پس چون نال تاملین مبارکت است صحابه استعدادهای متعدده باشند و بهر حال
بعضی از آن صحابه را میخوانند

امام حضرت زین العابدین (علیه السلام) در واقعه کربلا بزرگ رنج و سختی
خام کشید و بعد از آنکه در صحن کربلا بخت کرد و خواب کرد و بعد از آن
بعضی فرقه‌ها را که با او بودند و چون بهر آن اوج سختی در میان آن فرقه‌ها
بخدا میفرستاد و یا نصیر میخواند و گاه در صحن کربلا روی مبارکش را در گشتی خون
از سبب این برسد و فرمودند که باید که کعبه که خاتم است و در گاه نماز منقول شد
نیز در غلامانی سوز و غم میگرداند و این را مصلحتی نیست و در هر یک از این
که این صحن را می بینم رسد او را یا به تاملت ابدی میفرستد و خواب

امام باقر علیه السلام از پدر اعمی اخذت کند که روزی زینت امام باقر بود که
در میان بر حیات زینت و گفت اللهم اجعل لعمری که هم حاضر شد و به بار آوردم
بعد از آن دولت خود و بهر حال اصل بسم گفت که این بسم را در وقت
داری که صحن خوابت و بانی حساب بر دست در اشیای بسم شش تایی را اختیار
کردم و بهر حال دعا از خواب الهی بود و بهر حال در این دعا بود

امام جعفر صادق این جزوی در کتاب صفات الصفات از زینت پس
روایت کرده که روزی در ایام حج از آنجا که بر کوه اقصی رسیدیم که در آنجا
که الهی بود من گفته شد و اشتها ما کمتر دارم هنوز این سخن تمام نگفته بود
که سیدی برادر آنکس را دیدم که بهر حال حاضر شد و طرفه این که هم اسم آنکس را میخواند
استخوانت و دعا از خدا میخواند و اول آن بزرگ و بزرگ امام علی کاظم

علی کوثر که در قاف و سبزه امام را دیدم که غافلانه از حوض طاهر میخواند و او
که از آنجا که استخوانت کنم و عظیمی بلعیدم و این خیال بودیم که اگر چه
فرموده گفت که ای حسین این که دعا بخوانی دعا را بخوانی که دعا را

صالحی که تقوی در آنجا هم عظیم است و بهر حال که میخواند و بهر حال که
منزله است که دعا را بخوانی

[illegible]

اها كذب از اسود سی اس عظیم سحر و جادو ابوسلم را بدو ان كذب نمود
چون دونه السیم بنی می در اند اسفیم از فضل السی السی ابوسلم بر سید بود
که آب از سیم فصیحی خود او را از سیم اعراض خود چون عوار علفه و دیگر
رضی الله عنه از فضل از دهر ل او بدیده بدیده بود او را در کافه کافه
و لغت الله بنده الذي لم یستنی حتی لدانی فی امته محمد صلی الله علیه و سلم و فضل
بکمال حاصل بارانهم صلیل الله در بنام ابوسلم الام بنی عید مراد اسفیم گفت
و اسفیم است از اهل متور خوار است بنده الله بن لکمر از اهل بن بود
روزی در کسی نشسته خبری میداد که ناگاه سوزش در آب اجاده کف با د
سوزن مرا ازین آب باز دمان فی الفور سوزن بر روی کف بدیده است
بسته برای حل اسفیم مشکل هم بخیر ابا اهل متورالتی نه برده خواصین
عبری نفقت که در بهره سکر بره سکرش کسی در اید یا اید از او بدید
عافیه نه چون بخیر جادو در دمان ان این دعا کردن تا علی عظیم ما عظیم
فورا اسفیم است و در جادو است از خدا بود نه از اهل متور اولس ترنی
چون حضرت علی و حضرت عمر رضی الله عنهما را دیدم که ۳۴ جود حضرت انجاء بن
اوس بودند و دارا از ان گرفته دور نداشت و بناییت مشغول است گفت
که لیس را در انبوشتم تا و میایدت سحر را نه بخشی او را اند که چندین کعبه کشیدم
بجای نه بخشی نبوشتم خدا اند چندین برادر که کشیدم چون علی کرم الله وجهه پس
او می گفت اگر در یک میگردی تا چه امت کشیده میشد را بر دوش میگردم این تمام
از خدا بود و دست او از اهل متور بود سفیان قوری از اهل علم اولیا
بود در کتاب کرامات الاولیاء می نویسد که چون در بهره دفات یافت بر حسب او
نوشته یافته که تسلیعکم الله و غرسته بر آن تسلیعکم است و فغان غر و ط
خامه حسب عقی رحمة الله علیه در احوال خود می نویسد و وقتی در راه
توصل در گفت تمام سفر خودم که در کوهی غاری بود و بزبان او را انجا میگوید
دیدم او را بسیار مشغول باطن با فتم در خاطر کم است که این عزیز در انجا
در آبادانی دور است چه میوزد در حال بودم که ناگهان در انجا خواهم بر انجا تمام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلسی که بخت است نه از مجید و اهل این ...
از قریب الدین گفت که با خواجہ قطب الدین بولاق در بای کون ...
گفتم گفتو بخت خود را مسود و انچه من بخوان ...
خدیجی نزد استخانت ...
قرب الدین گفتگو نمید و در احوال ...
دست و بیگانگان ایشان از دست ...
گفت که ما را از بزرگی شما ...
وقت قصاصی مخصوص ...
از جانب حضرت حکام ...
که در راه بود ...
با عنونی رحمه الله پس چون ...
به تکلف تمام ...
عرض نباشد ...
در رسید و تمام آن ولایت ...
خبر خدا نه درخت ...
که چون سلطان ...
روز و روز ...
سلطان بطریق ...
در خانه سلطان ...
خرج مبین ...
از زمین طاق ...
رسید لشمار ...
واهل آن ...
شاه ...
از ...

[illegible]

در حکایت الدین محمد و بی بی که در وقت کند که حکایتی گفتی را؟ پس آن مرد
 پیر که حرکت فلکی طبعیست یا قهری نشان گفت که قدرت حکیم از تمام این سخن
 بی اعتباریست که در این عالم نیست حکیم گرفته از پنج خود برین لایحه کف کمالی
 و کبریه تا نشان خاص خود را بی باین عالم عایل هم بنما حکیم نور او نیست خفیه
 بخاکت چشم برهانید که در هر قدم شما سبب الدین اند و انچه برای منست این
 خرق عازبت و عیار از خدا خود استخفاف نیست از اهل حق نور علیهم
 احوار حکایت کند مولانا محمد قانی که از سوسنگان حضرت حوائج آید
 زبانت بهار الدین فلک محمدان خدمت حسین از آنکه قدم در کعبه از ایشان لایم
 حاجتی برین ملازمی که از کفایت این عقیقه دم و در درون خود حاسن کلام قرآنی
 بعد که بچشم دلان را حق کلام رسیده بی حاجت خواهد خود را دم خوب کلام او را
 خود استغفار کرد و بی زیارت هزار مرتبه بار ایدم حلال خود است و ایدم فرمود
 که ای محمد سینه که اکابر گفتند که که لایم زنده به از شیر مرده دین را شای خواص
 عبد الله از رخا برین شد که با وجود بودن علماء و فقرا زنده زیارت اولیای
 اموات تنهم باید رفت آیه استخانت یا چه رسد شیخ احمد که توحید الله علیه
 از وی بی ضرورت بود که مسافر در چهار نوبت روزی وضو میخواند تا کاه با هم
 مغز خود را با مضایق با حفظ یا بخت یا بکین یا حافظ یا الله میخواند که سگی زیر
 پا نیم انداخته استم تا که استبداد بود میان اسمای خواندم تا ملاحان برسیدند و
 چون با هم را آوردند درین محله نراستخانت از خدا بودند از حضور و اهل آن
 بخوان بخیر کلامی او را و از او تمام ارشادات و احادیث الهی متصل
 بعربت غیر ملکه فریاد میزدند که بت حال همین قدر او با الله که از مقام بر
 عصاره گفته بودیم و فرقی از ارشادات الهی که در خود مطلب این رساله مذکور
 کردم و از آنرا اجالی من که اب ان که خداگان خاص خدا تعالی اند در جمیع حالات
 خود با او بیگانه نیست بماند و بکاشف باطنی بت همه ذات او تعالی استغفار
 و سلام و در وی در اصل این رساله و در حق تعالی بدان روش این فرموده اند

حال این در غرض باشد که غفلت از یاد حق را که در دنیا و آخرت است
محذوف دارند و اگر کسی از اسباب سکوها که بعضی اجتهادات اولیا را در این علم
مکتب است. ای انا الدرب العاصی و انما العی و سبحانی ما اعظم شأنی منکم شرف
کتاب این زبان حال خاص خود و نظم مکتب ازین نوع که در این کتاب
کثر است استغناء دارد و قریح استغناء من اهل العبد و حق فایده
مستغنی است ایان شدن است و ... به مکتب مکتب است ایان بودن و سبب
عبد

امام احمد ابو حنیفه ثوری رحمت الله علیه صاحب کتابی که بعد از کتابت الاولیاء در ذکر ان
امام می فرماید که نگاه مستثنی را مسئله مشکل می برای خیر این جمل توان فهم
فرمودی تا از فضل اهل حل گشتی ازین قتل ان امام ظاهر شد که برای حل
استغناء بکتاب احمد مقرر بود و استغناء با اهل فتور یعنی نبود و نیز این امام
عظیم مقرر است با اهل فتور اعتقاد میکرد و خواجه قرأت قرآن را از ذکر کرده
داشته اند که را درین امر تردید باشد در کتاب در مختار به پیوند ... امام می
رحمه الله علیه پس احمد و عثمان در مسئله استغناء و حسن است که زده ابی حنیفه
عظیم تورا المحفوظین خشیته الفتنة بیا کذا فی الفتاوی قاضی خان و ظاهر است
که در ذکر دیگر از این حکم که خود کی مکتب استغناء نشود و اولاد و عیال
اتفاق بر آنست با ابرو و فتون انفسک داخل کرد و معاذ الله شما ... امام می
و بعد از همه پس احمد و عثمان نیز درین مسئله از خیا قیاس توان کرد که مقبول است
ذکر آنکه رحمه الله الی رحیم علی العبد و الجار و الطین کذا فی مختصر الخلیل
الحاکمی ذکر المیزان الفتنة و الحديث احمد و غیره من باهم و ... ملک روح او سلم
علی بنی صلی الله علیه وسلم قال و ما یستغنی لسان بقول رب اهل کذا و کذا ان تم
اراد ان یدعو فانه لیسقبل العقیده و یحیل الجحیم عن ریه ... امام احمد خلیل
رحمه الله علیه مکتب کتاب که با همه الاولیاء و مذکر کثیر یقین می باشد که جوان
در انفسکی حش ادری و با کسی از خودی استغناء به طایری و یا خواستی جبر و سول

[illegible]

در هر روزی که مقدار مستغیره خود می نویسد که من غیب الی الله عزوجل
 انشاء الله مستغیره غازی طلب الله و انا حجتی حکایت عید النعم و فرکت طریقه
 از آن است حال در آن و بعد از تقدیم در آن روز در آن مستغیره
 عنه و اقامه نمازین را بری که تقسیم کرد در آن روز را به (و چون) اولاً استغیره و
 یا تو یا یا الی الله و تعالی بعد از آن مستغیره که من غیب الی الله
 مستغیره در آن روز یا بعد از آن مستغیره و بعد از آن مستغیره و بعد از آن مستغیره
 بر این است که از هر روزی که مستغیره را می نویسد که من غیب الی الله
 فعلی است که حاصل مستغیره است ثابت تمام دارد چون فعل در آن و اینها و صحابه
 اولیا و علی و درین بر این باب در رساله استغیث معلوم شد خلاصه کلام
 اجمالی در حکمت کتاب که کنیم تا ناظر این رساله را از ملاحظه این در کتاب
 استغیث من اهل القبر الصیریه کامل نصیب کرد و ما بعد الاستغیث استغیث
 باید دانست که خدا نیایی در روز قیامت که نداشت و قدرت آن
 در صوره غنیه بر ذمه بدین و حسب کرد اندیشه نماید که انما غنیه و انما کسب
 استغیث بحسب مضمون هر است حدیث صحیح استغیث است که در آن استغیث
 استغیث بالله درین است حدیث حدیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث
 بعد از آن استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث
 و احادیث مخصوصه اینها پس قدر اند اول آنکه فرمود و استغیث بالله استغیث
 معلوم شد که استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث
 زود ما بعد از آن استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث
 میکند تا خدا و کسی که میبرد می گویند از هر روزی که برای لغز استغیث استغیث
 در آن دریافت شد که استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث
 از احیاء قصص انبا علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم و اولیا و کبار و عظیم الله و علی
 اخیار و صوفیاء و عجمین کفایت میکند معلوم آنکه استغیث استغیث استغیث
 و استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث
 و غیره منتفع شدن و مستغیره و در آن استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث استغیث

39

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۴۲

10/20/57

مستحق نشدن کار سلیس نیست تا بمیزر عین انبیا که آن کوکبند
فشا قوه علیه السلام الی تارک فیکم الشقیین با این شکستن حاسن تقوی الهی و
اعظم من الافکار باشد و عترتی اهل بیتی پس معلوم شد که انبیا و ائمه
بیش از ده فرات که درین خلاصه است و در استعدادهای این ائمه و در
فردی که حال نام عادت است باین است که همان خواب که میفرود و عارم و آن دیگر
کثره و خلل و خور و ل و کثران خوش حال و در انقباض کسی میاید که با کس و در
کلی بعد از من متعلقان با راحه تفت مثل من خواهم نمود و این افعال و کثران
خود است و میباید که شما انقباض فلان و فلان میایم اگر ثابت است این مثل من
که دریده و کوی شما که دیده نموده ام و مقرر کرده ام بسیار فراموش کرده ام و زود باین
من خارج خواهد شد کوم اگر بعد از من و فرات و خبر کوی این فلان و کثران
کف من ماضی میباشید و در ولایت دور و دراز انبیا میباید و ما متوجه
کردن می توانست انقباض نمودن این فلان و کثران عیب نفس خواهد بود
بر بعد بیست که از آن نماند هر چه در وصف و در آن چیزی زیاده و عیب
در بعد از من هم امروزه کی مثل نعیم و ارشاد و احکامات کردن و هر عاقل و معقول
شرکت بشود میباید میبود و خود است باینجا بیهوشی مثل اوقات حیات خود با کثرت
میباشد و محبت انقباض با دیگر کوی می افتاد چون انقباض میباشید حالا در کف میباید
افتاد که کلام الله درین مسئله است و از من اهل معجزه ارشاد میکند و این است
انجیل در باب چه امر میفرماید اما حکم قرآن پس درین مسئله میفرماید
ثابت و کما لست فی انتفاع انما تحقیق ما ختم و اما اهل بیت پس افعال و کثرات
انقباضات در نمیده باین باب در باب دوم این رساله علی سبیل تحقیق میفرماید
چنانکه ناظران رساله را با ثبات رسیده باشد که گاهی میفرماید که عظام اهل بیت و کثرات
اهل بیت و افعال و کثرات و تا باین حضرات که در باره رسولی میفرماید که در کاه حضرت
غبار بودند و صحبت انجیل و هر یک مصاحبت این عالی جناب میباشید و در
و از رجه ملائکه در گذشته چه حرف میفرماید و چه در یافت میفرماید این حدیثی
باستقامت اهل معجزه شدن از ملک قرآن و اهل بیت میفرماید که در این رساله
و منها نور علیه السلام پس الله یسجد و انصاری انکدر و انصاری انصاری

بعد از این سخن است دهه استقامت بزمی مرتبه عفت سجد یا شرک ملا و نقل کند
 نسبت به ما را فلان است حضرت را بگوید و سخن میرا گاه بگوید
 و مستغنیان این صوبه را بفرمان دهم مقدمه ای است و دیگر است اول که نسبت
 کند از ادبی اندوخته بر سر صفا الله علیه و سلم عرض کرد که یا رسول الله خود شده است
 و نسب محمد طایف میر و پس است ایجاب را خواست دید که میر و برود و میر
 که از هزار استیلا بگوید پس ادبی از حضرت امیر المومنین آمد گفت پس حرکت است
 و حضرت خواب بهیم در حق عرض گفت که انیس انیس پس دانای سده و میر از
 مع دن است است طایفه که اکثر فرموده و نظر بر عرضی فانی است است فزده
 می باشد و حضرت فرمود که انیس انیس در پی این است که اعدایان جانی را از
 ما براری انیم اولم آمدن چنانکه در حضرت عرض بیاورد که است و در پی این
 مثل احوالی علی بن ابی طالب و در گفت باشد لادم ای که صحابه کتب گفت فزده
 فزده باشد و حضرت امام زین العابدین فرموده است از او استادان محاربه را که
 منع نکرد و گفت که ای شاه سینه ای که صحرای الله علیه و سلم فرموده است و انیم
 قری و تا نیست محض بگوید معاد الله خط باشد و غیر مستغنیان در وقت بگوید
 اند که محض را قری ایجاب است و گفت که یا رسول الله انا ضعیف و خوار و است
 پس دید که ایجاب الله ای که نان داده است از ان انیم در جواب خود و انیم
 دخی مانده چون جدا شده و به انیم نشان بدامن است جواب ای که گویم
 که من دعا و این کوال اگر جابر باشد و این فایده هم و این قری باشد فایده
 که منتهایان عرب جعفر صادق علیه السلام عمل نموده باشد و دیگر صحابه و کتب ای که
 خود غیر از انیم در هیچ نگردد و در است شد که انیم کوال عابدان را بجا بیاورد
 و اگر انیم فزده از قری ایجاب است و استند هر که است ایجاب انیم
 فزده منتهایان که از قری ایجاب است و یکای انیم در خود نموده و انیم
 ما را از انیم الله و در حق خود فرموده است و است نسبت از برادر انیم
 که از انیم و در حق انیم فزده و انیم فزده و انیم فزده و انیم فزده
 فزده و انیم فزده و انیم فزده و انیم فزده و انیم فزده و انیم فزده

[illegible]

حضرت نه کمال ارباب دنیا و مالی برادر که در دنیا رفاه و آسایش می طلبند
 و دیگر کمال را نیز بدین باغ غفلت میوزنند و هیچ به زمان در زمانت معین
 نه بخیرین میسر فرموده زیرا که این باغ غفلت و غفلت از خداوند عز و جل
 همین حرکت ایمان و دین این زمان میگذرد و پس حالا دعا بفرستد و از
 حساب حرکت باری نیست که خداوند این را بر سر خود میفرستد و اوست
 و بر حق تعالی عطا فرماید و اگر عیبی در او باشد و نقصی در او باشد
 و بجهت این خود ازین مرکب الزوم واقع شده بجهت غلبه خود میگوید و در دنیا
 و آخرت در این مقام نماند دنیا اطفال و لاخوانا الدین استقامت بالابان و لا محیل
 فی ملوفا عند الدین استوار با این رفعت و عظیم و خود را با این احسن المومنین و اکمل
 نعم المومنین و نعم الرضیاء میخواند

کتب و مانیان در این مجرای مختلفه و فاعل در عباد و عدم و صیغ و صیغ و صیغ و صیغ
 و در این مجرای فایده هم که در این مجرای فایده است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الملك الوهاب والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 بسبيلهم محمد وآلهم الطيبين الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين
 از احباب لازم که در مسکن سلام را بنج الاقدام این نوعی را به امر اسباب
 اسعد اسباب بران آورده اند که این بعضی از علما و از اخلاصه احباب آباد است
 قلم و قلم بدعات سعی با حق تعالی مرسانند متقد خود را مفصل با سازم
 دو آنگاه هر بدعت رافع سنت است اما بد که مقتضای تسنن است نبی مختار با همت
 دوست دارند و ارتکاب عت را بموجب طایفه منقرضه صلی الله علیه و آله و سلم علی ارحم
 نه انکارند من در بدعت بر حسن قدر اتفاق نه بر بد و مخالفت بدعتی که بموجب
 در در خط و ترک و صیغه و کلام است را می اندازد می بود از من و ان استعانت
 اهل قیامت با نظر حق که بصورت و رنگان رفیع با کفایتی دنیا مایه و اح اینها متوجه طو
 که این جانب را خود و روانه یا ستارش من از خدای خود جل فرموده حاجتم
 را بر آورده و بهر دو فقره از حشر این رساله بحر طهارت علم الحی غرضی دیگر نیست
 رساله ای که منتهی به بودن استعانت مذکوره الصدوق و نیز بودن ان خودی از
 افراد ترک هم از روی دلایل عقلی و نقلی کما یسبغ فی نصف النهار کفای
 سازم و این مختصر را بعد از خوسم ساضن بعهده الوتقی و غیب بخودن بصورت

[illegible]

۱۳۱

[illegible]

[illegible]

ببین چیست که بجهان می‌نماست معلوم به خاص و عام است که هر که
علم غیبه است به موجب این کلام با و می‌رسد و در اصل و در اصل و در اصل
با چشم که بر غیبه خود را در غیبه بر این از ادعای صحیح و مستند باز دارد
و به زبان الهی بفتح با عاقل سمیع و بصر آنها همان هست معلوم قابل اندر که
کثری یا از آنها نمی‌توانی خود شنیده با حقا و سماعت و بصیرت و محبت الهی می‌توان
چنان می‌تواند که امکان در عرض حاجات خود بیاورد و به عین اقتضا و اراده خود
و از هر چه در آن کس است که آن ملا و در همه اشیاء و مشارق و معارب به عین این هر که را
معلوم است و این اهل کفر و نفاق می‌توانند به عاقل سمیع و با عاقل سمیع و با عاقل سمیع و با عاقل سمیع
و علم غیبه اینها آورده با هر کدام از آنها هر یک را خواسته باشد و بعضی از آنها را
بصورت صانعان گفته برای آوردن حاجات خود شروع و شروع می‌کنند و علم خود
ایستاد به عاقل سمیع و عاقل سمیع و اینها می‌توانند که این با هر دو از آنها می‌توانند
محسوس و تعالی عرض خواهند کرد و خدا تعالی از هر دو در هر دو از آنها می‌توانند
است که گویا از این نزد و تعالی غالب می‌گردد اینها از این خبر و اینها از این خبر
شان در ذات بر ما است که بیاوردی از ما و ازانی خدا تعالی است و نسبت از این
نبوی است از هر یک است عبارت الا موت دعا و الا موت است و در میان دعا
موت و الا موت و از عبارت نام نمند و دعای است پرستش است و عقل و عاقل سمیع
میکنند مانند راه در پرستش است که در ذات و عاقل سمیع است و در هر یک می‌توانند
و هر که در هر یک در صفات او و صفات او عاقل سمیع است و در هر یک می‌توانند
و از این صفات و حواریات عادات بخشی نیست زیرا که هر یک در هر یک می‌توانند
نه در غیره و در حال اسمی که در هر یک می‌توانند و در هر یک می‌توانند
از طاعت بجهت هر دو و چون از طاعت اندکی راه نیست به راه را دید از صفات خود
بدور از کس نزد از صفات این دور از کس یک راه شوق شده اند و هر یک می‌توانند
باین فکر که از این هر دو تمام راه اختیار نماید هر دو در هر یک می‌توانند

[illegible]

او گفت که و یا این است که در این درخت بیخه بزرگ باشد است و مانند که تا کنون
 بر پیش رزده شدن رفت و خشک شدن آغاز کار باغبان از چنانچه این
 حال از غرضش خود را فرموده و به پیش عیان باغبان رفت و قصد استوار گفت
 باغبان به پیش درین باغ آمده درخت تن نه چنانچه در چوبه گفت که عیاره
 نه پس شدن چنانچه که پیش درین زمین نه نشست و سستی از یک گوش برود
 درین سخن بود که سطر ای از تو با و عاصف در آمد و درخت را از صدمه آن روزین
 بپناه و حست و مانده کردید و درخت دیگر گمان بر سبزه و نه نه مانده و بار آورد
 پس زمین خاکی را اصل دارد و با ما به انگاست و درخت را اصل اهل دنیا و
 در کشت را اصل اهل نکست با به بدست معزین برای عاصف را مانده و در کشت
 رستور با به نمود و مسکن بود و اهل دنیا با نکستی که عذایکی است آن حکم نمود
 نقل مکتبه ای انداخت که از خشک و آب لی نریزه و غره کرده بود و وقت صبح
 عاصف بر کز این خایه قیاس مایه بود و باغبان آن نده درخت خاکی
 مثل خور از استخات مجرئه مایه داشت و استخاج مایه کرد و زمین درخت نه به متصل
 جو یا را اصل او خد قیاس کند که ممکنان خود را از جمع نبات محفوظ مینماید
 حشرات الارض خورنده هر کس را مثل گمان آن در مانده و قریه را اصل رود و
 دانه میزدند که به نبات سدن هیچ گاه در خورنده لعاش باقی میماند و هر کس
 از درخت فک و کال مانند زمین بدان حال در کار و بار دور کشتی و در زمین هر کس
 عاصف و امین بود و کشت مثل نبات از عذاب و دخول سبک مایه میزد
 باغبان دیگر را اصل آمد استخات اند و مجوز مایه است که او قلی است
 آن از شد و به قیاس بخارند و استخاج کنند و عقل را حکم میزدند که به قوم بودند
 که در حکم میکنند و مجبور بودند که ام از میفرماید و مستغنیان اهل معر را به در مانده
 از عاصف خود و اعتبار از مردم این را به در عتب با در کاتب خود و این در
 کلامی علی اهل الذراجه و الاصله

و در کتب دیگر
 در کتب دیگر

5

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰

[illegible]

[illegible]

ادریس از کشته شده و بر سر برین خیزد و هم ادریس را کشت که زینت قیام و سالی
 این حضرت بر سینه قوم حضور حضرت ادریس کای میبناوند هرگاه غم عمارت ادریس
 بخواهد ایان علیه کردی برای دعوت حضرت کای ادریس چون میخواهد وفات یابد
 در زمان العزم قطع این حضور کای رسانند که حضرت ادریس سجده کردند و عبادت کردند
 و بگویند حضور ادریس حضرت ادریس بودند و از ادریس بزرگواران حضرت ادریس
 حضرت محمود بنام ایان و عدو کای و لغوت و لغوت و لغوت و لغوت و لغوت و لغوت و لغوت
 قوم ایان حضرت ادریس از کشته شده و بر سر برین خیزد و هم ادریس را کشت که زینت قیام و سالی
 نوع علیه السلام در این نزد حضورش کردید و این قوم را بر حقیقت استقامت که امتناع
 حضور بکنند و از جانب حضرت ایان قطع شد و ملاکوفان قهر الهی در رسید و دیگر بار
 و با بر ساخت و از جانب و عماران الهی نامی و بی باقی ماند و همین و سموات ادریس
 بجا حضرت شخص بزرگ ترانیده میشود و در عهد اخفیت صلی الله علیه و سلم در خانه کعبه حضور
 لات و عزی و حبل و ابراهیم و جمعیل علیهم السلام که در سر مکان عرب است
 دنیا افعال متبینه و از سوره که در زمان خود و بعضی سخن و اگر از ضعیفی زردان
 خود نموده اند و احدی از سرکان عرب و عجم در زمان سابق و حال متعدد از قابل
 نکرد و الا شریقه علیه السلام که در سر مکان عرب در نزد استیل حکایت عقیده ایان در آن
 مجید میفرماید تحت قال غرانه قل لمن انما رضى من قبيد انکم من سقون غنم
 افلا تذکرون قل من رب السموات السبع و رب الارض الاعظم سقون غنم قل من سقون
 غنم کل شیء و هو یبر و لا یحیز و انکم من سقون سقون غنم قل فانی لیس فیهم
 این کلام منجر نظام من در حالت کردید که سرکان عرب خبر دادان با موسی علیه السلام و در وجود
 و ملک و زمین و در آن است و ملک و سرش و غنم انسان و با و شاه و حضرت
 پناه و عزم و متبینه از پناه و عزم و سرش و غنم انسان و با و شاه و حضرت
 و کفر شده در حقیقت غنم و کفران است و عزم و سرش و غنم انسان و با و شاه و حضرت
 خود کای خود و عزم و کفران است و عزم و سرش و غنم انسان و با و شاه و حضرت
 فی از نزد خدایم و از کفران است و عزم و سرش و غنم انسان و با و شاه و حضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنیم این عملی که بشر پس از شایسته است و خود برای عملی است که در حق
شخصی نیندین یا بر آن صاحب است و اما نقل میسر در حدیث و روایت است که در حدیث
بوقت دخول در مسجد السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد
در آنجا نشسته بود که السلام علیک ایها النبی در وقت ورود و گاه در وقت خروج
صاحب آن مسجد و زنی است و الا لکنم انکره و ان لا احد قول ساکنین مکان
و صاحب آن وقت استیصال معاد حدیث مذکور در سمع و بوقت در آمدن مسجد در آن
نشسته اند و حدیث بسند و در صفت احاطه سماع اخبار آن شرکتی تا وقتیکه
در مسجد نه قطع نظر از این هم کلام: در استیحات است بطریقی که در حدیث
مذکور شده این حدیث ازین حدیث مناسبی ندارد و در انقیاد خط که ای محمد
من همراه تو متوجه مسجد میگردی و گاه خود برای رفع اینی و دایمی خدا
کردن محمد صلی الله علیه و آله را درین حالت من هیچ محدودی ندارد و سوال
و دفع ضرورت از حدیث حدیث است حتی که حدیث است مفادش هم از حدیث
نه از حدیث صحت و معنی مطلوب است. در حدیث مشروح نقل کند و گویند که حدیث
موسی علی بن ابی طالب علیه السلام مشهور خود در باب کفایت نماز عات محمد صلی
موزد از نماز خمس یعنی این جهان را تا شایسته بودی است که کلام ما درین است
که از اهل بزیج خود استیحات کنیم و اگر احدی از اهل متور در باب یا بطریق دیگر
اعانت ما کند معافانه ندارد زیرا که این اعانت در حدیث حدیث ما را
واجب است که از اهل متور که از ما متقطع الصلاة اند استیذان کنیم و این واجب
ما را از حدیث موسی علیه السلام ملاقات نمودند البته آنحضرت را از درین
علاقه بهم رسید و با وجود این حدیث خود استیحات نفی و در حدیث
روایت شده است من یفعل من یفعل که در باب بزیج استیحات کند و حدیث
که در حدیث حدیث و این برای اثبات مدعی خود حدیثی انکارند و نفی
آنحضرت را برده و نیز نقل کنند که در حدیث که اهل مدینه برای متور طلب
باز آن نزد عاتبه حدیثی رضی الله عنها از حدیث و اینانی صلاح دادند که در حدیث

محل

و از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوراخ نموده طلب باران نمایند و بگویند یا ای
خداوند ما را به حوائش انکه بفرستد این مقدار باران بر ما و این زمین
و حیوانات و درختها و هر کس را که خواهد را عاقلانه و معنی الهی و معنی حق و معنی
که شما بخواهید برای بنده عزیز من یا رسول الله از خداوند تعالی بخواهید که فرموده
باشد این دعا الهیه حاجی سخن بود و معنی طلب و غیره نقل کنند که مردم را این دعا را
امام اعظم رحمه الله و برای طلب حاجات خود تا غیر از طریقی اندر دست ایشان نمی آید
قال انی ابریک بقبر الی حفصه انی الی قبره فادع من لی حاجه فانه یستجاب
و نبات الیه لای مناد و بعضی بر عبادت بر قول عبدالحی محمدت و دعوی چشم
نقل کنند که شیخ مرحوم در ترجمه مکتوبه صفیایه امام شافعی فرموده است که برای حاجات
و حاجت امام لای رضا علیه السلام ترمانه خوب است و این برود و دست بر خیزد و دعا
بکنند و مطلقه و بیان و بعضی می گویند که باطل است این دعا و اینها را
که قبور این بزرگواران را حضرت امام شافعی رحمه الله محل حاجات و حاجات
بر اوقات انقضات برای طلب دعا از خداوند تعالی آورده و بمعنی کجای خود
با ما حاجی انکار نیست از اینجا بخوبی معنی و بیان بی باید بود که از فوق خط او
مستطابق به بیان توضیحات و یکدیگر دست انداز می شود و از مصیبت پاک
تسبیل نجات نیافته مصداق مثل مشهور بوده اند که الهی معنی بکلیش
دزد که انکه خون کذب بفرزات دعا و مستجابان قبول است
و دست بر خاستند از زو جهات دیگر و از نموده دعوی دیگر ترست و این دعا
در ای الینا بر زخم خاطر خود و کسی نماند و اندان این است که قبول
که غیر باصلی الله علیه و سلم مالا یغان تسبیح است و معنی شفاعت همین است که بخواهد
در غیر معارفش یا فرموده و گفته کسی یا فرماید و انکه حضرت در این دعا
خود فرموده است عن انشی انی صلی الله علیه و سلم حال شفاعتی را بیان کرده
من انشی و الفاعل فی الکویت الی اودیت الشفاعت و دست صوابی
قبول است پس معلوم شد که انکه حضرت فی اهل مآودن شفاعت است که از او

یت و بی که بخوبی خود سعی خواهم سفارش دو کرده عتد کانی او خواهد نمود
و هر چه ام که بگویم بر خند در باب منور علی علیه السلام در حدیث
مدعا و خود نمودن بر خود ملزم باین سب که ساید در اثبات و توفیر از تخطی منظر
از من بجای سزید بنزد اول دعا در جانت بگوید همین است که ما بر حدیثی
مطلب اینجایده که از حدیثی بی و لغوی قلی کند از پس باید است که نیابت
حق است و همین است در باب اهل سنت و جماعت که احادیث از اسلاف اهل سنت
مستفاد نیابت بلا اذن مثبت و بجای بسیاری کلام ملک القهار و هم در احادیث
رسد اینجایده که است که اول طلب اذن نموده حضور او تعالی نیابت است
خود ای سب نمودن خواهد شد اما کتاب فقهی و در حدیثی و العوا و الاخری فقهی
عن بعض شایه لا یقبل منها سفاعت و نیز در حدیثی من و اندکی سفیع عتد الامامه
برود و ما یقبل یقبل و سفیع که سفاحت است فرمودند و هم در حدیثی ما یفهم سفاحت
اطلاق لفظ سفیع که سفاحت معنی است کردند و در اثبات این آیات لفظ سفاحت
ای بر دوک من الامات بکبر و ثقی بول الکلام بکرا پس از اینجا در این شده که
نماند انده سفاحت باذن خداست و اما در باب نام کلام الله تعالی
در حدیثی نفی نموده اند که من اذن سفاحت بجان داده ام و اما لا حادث فردی
عن انس ان ابی علی علیه السلام قل بحسب المؤمن یوم العیامه حتی یهبط
فیقولون لا یستغنی الله ربنا فخرک من مکاننا فیا قرون اقوم فبقولون انت ادا
او ان من حکما ایدیده و سکتک جنبه و مسجدک ملائکه و جهنمک و جهنمک
و سفیح عند ربک حتی یخرجنا من مکاننا هذا مقبول است حکما و بک خطیه التي
فی الکلم من الشجرة و قد نسی عنها و لکن اتوا انوا اول من یولد الی اهل الامه
فیا قرون یوم مقبول است حکما و بک شکت که مات که من و لکن اتوا
عبد الله التوریه و کله و قره بیا قول فیا بون موسی مقبول الی رب حکما
و بک خطیه التي احباب و فی سفیع النحس و لکن اتوا علیه عبد الله رسول
یوم الله و خطیه قال کی لان موسی مقبول است حکما و لکن اتوا محمد عبد الله
لما لعدم و بک خطیه التي فیا قرون فیا قرون فیا قرون فیا قرون فیا قرون
علیه قاده و ایتیه و حق سجد احید عنی ما شمار و لکن ان یوم مقبول الی رب محمد

مقرر می شود در سطح تسبیح و سل لفظ حال فارغ از سی فاعلی علی بن ابی طالب
علیه السلام است و محمد بنی خدا فارغ از جزم من انوار فاعلهم الحقیقه ثم انوار
فاستادن علی بنی بنی و محمد بنی در راه فیودون فی علیه الفاعل و جزم من انوار
محمد بنی مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد و سل تسبیح و تسبیح و سل
و سل فارغ از سی و ابی بنی علی بنی بنی و محمد بنی علی بنی و سل فارغ از جزم
من انوار و جزم الحقیقه ثم انوار و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
علیه فاعل و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
و سل تسبیح و سل لفظ حال فارغ از سی فاعلی علی بنی بنی و محمد بنی
ثم انوار و جزم من انوار و جزم الحقیقه ثم انوار و الله ان مانت و الله ان مدعی
ابو انوار و جزم من انوار و جزم الحقیقه ثم انوار و الله ان مانت و الله ان مدعی
زمان ماضی و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
در امره بعد از وی بر چه خبر است و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
خبر و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
کرد و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
فیودون فی علیه الفاعل و جزم من انوار و جزم الحقیقه ثم انوار و الله ان مانت و الله ان مدعی
خبر و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
قابل فهم این شده اند و چون این را و ابی بنی علی بنی بنی و محمد بنی
و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
الهی ایمان دارد و انتخاب را به هر دو و الله ان مانت و الله ان مدعی
حاصل شد و جزم من انوار و جزم الحقیقه ثم انوار و الله ان مانت و الله ان مدعی
کنیم که اگر سلطان عظیم سال سکی از ملازمان خود را بشارت دهد که ان الله ان مانت و الله ان مدعی
ترانم خبر که خبر و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
در امره بعد از وی بر چه خبر است و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
خبر و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
کرد و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
فیودون فی علیه الفاعل و جزم من انوار و جزم الحقیقه ثم انوار و الله ان مانت و الله ان مدعی
خبر و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد
قابل فهم این شده اند و چون این را و ابی بنی علی بنی بنی و محمد بنی
و الله ان مانت و الله ان مدعی ثم یقوال و ربح محمد

بسیار از اینها در مقام مادی است که در این عالم ظاهر شده اند و در
عالم کبریا است و در بعضی از کافیه خوانان هم دیده شده است که بعضی از آنها
نموده که تا بعد از مدتی در قتل قتل و کشتن و کشته شدن میباشند و از این باب
حدود بسیار است شفاعت را باید فهمید و حق نصیحت را باید کرد و باید فهمید
انی او است شفاعت است اینست که اینها که خود را شفاعتی نموده اند و از این طریق
در صورتی که کار کرده است و از حضرت شفاعت است اینست خود را دوست داشته و بکنند
قیام قیامت خدای بزرگوار و در روز قیامت هم خود را بنویسند و برای هر کس که
آورده و از طاعت کفر و شرک بر آورده نبوده و کلام است خود را پس که شفاعت
ایمان آورده و حکایت شده و خدا در رسول او عمل کرده و در حق شفاعت این باب
نصیب شده و اگر از حضرت او را از این باب و از این که عیبه کفر و شرک است
به دست خود گرفته و در نه سخای دین و دنیوی قایل گردانند و این هم شفاعت است
که هیچ شفاعتی در حق این خبر نمی آید و خطری این است که خاطر فقیر در حق شفاعت از کمال
وقت است چون معنی است که در درایت مدعایا که شفاعت شفاعت
گوش دل را متوجه باید کرد که ما هم خبر الودن را در این در تفسیر کرده ایم تا این که من
تدخل النار فقد اخرجته و ما لا يطالب من النار و تفسیر جمله و ما لا يطالب من النار
فرموده و لا اخرجوا الا کسر له یعنی الشفاعه من قوله و ما لا يطالب من النار قال الحق
من وجوه و اما فيما ان الشفع لا يمكن ان يشفع الا ما ذن البه قال الله تعالى
من ذالک الذي يشفع عنده الا باذنه و اذا كان له کلمه لم یکن الشفع قادرا
على الصفه الا بعد الاذن و اذا حصل الاذن لم یکن فی شفاعته فایده
فی الحقیقه و عند هذا یفیر ان الشفاعة حاصل من الله و تلك الشفاعه ما لا
تأخر فی نفس الامر فیسر الحكم الا لله ما فی مانع الله و ایمان ما لا یفعل من الله
که ایمان شفاعت و در هم با یکدیگر در جبهه باذن الله اولاد و بنو و من شفاعت
او این خود را اندر دست و حال حشر شدن این مثل غار و مدینه و غلامت قرآن
شفاعت اهل خود و اینها را خفت و این هم ثابت است که بعضی موافق شفاعت
اگر خوانند و در حق الله سجدان بر او عملی اند که در حق الله و این هم
شفع بقیام و منهم من شفیع العبد و منهم من شفیع العبد و منهم من شفیع العبد

[illegible]

[illegible]

19

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بما جرت عليه من عهدهم انهم كانوا على ما كان في نور فلكا ساجدا كما اعادة موسى
فخره بكونه من صمد باقيا رسته بداره شمس قمره سياره وحرر انما هو
که ابرهه وادیه است چنانکه رسوله این رساله در تحقیق آن تالیف شده
می بودیم و نیز گفتند که او که بود بعضی قائل اند که قائل اند که هر که الله
و اسم او را فاعلا الله حکم می کند او را عیون علی منین ان بحکم ان حکم
و حکم شما که ملافت من الا که من لم یمن قائل امام رازی فی کیف انظم
و حکم من الا ان الله قائل او که قصه امر من من قصه بر و فک لان
امسین بوم بره انوا فی عات السقی و الفجر و الکفار کانوا فی عات القوه
و امسره ثم الله قائل اسلم المسلمین علی المشرکین مضار ذلک من اقوی
الاولی علی ان العاقل کتب ان لا یوصل الی توصیف غرضه و مطلوبه الا
بما هو کل و بالیه و الاستحسان ازین تغیر امام رازی قضیه برین و دیگر است
که خاتم عقل مطلوب جزو و مرجع الی الله فرما بدی که معذورم الله که نور است
و کتب احانت موضوع برین است اگر چه از خود احانت کند و اگر چه از
شیدگان که شک و افسان از احانت فرایم الی غیر ذلک من الانواع الا که
از احانت و مرجع به این بسیار و تراجم العلوم و الافکار زیاده برین اظهار
احانت علیه رخ و ناگوار و بر خراطه صحن و شمشیر می و فک و فک و فک و فک
و به همین است که رساله اسامی الله شصت و فی الاثره شصت و فی الاثره
و است بعد از ما علی الله و الله و الکبار و از رقتا مجسم و تو قاضی الامرار
و احترافی بره و ان الله فی عات لوی من الحما و و احصا من عات
و از قار و وطن فی خبات من تجر من حکما الا ان الله را من این

